



• در آمد

شهید صدوقی به رغم مسئولیت‌ها و مشغله‌های فراوان، پس از آغاز جنگ، لحظه‌ای از کمک و همراهی مادی و معنوی به رزمندگان غفلت نکردند، به طوری که حضور رزمندگان یزدی در جبهه‌ها بسیار چشمگیر بود. ایشان به رغم بیماری شدید، خود نیز در جبهه‌ها حضور می‌یافتند و موجب دلگرمی رزمندگان می‌شدند.
در این گفتگو در کنار بررسی ابعاد دیگری از شخصیت ایشان، در این باب به تفصیل سخن رفته است.

«شهید صدوقی و رزمندگان» در گفت و شنود با

سرتیپ دوم محمد صدوقی

حضورشان در جبهه‌ها موجب دلگرمی رزمندگان بود...

گاهی اوقات به دلیل ازدیاد جمعیت و کمی جا، مردم در خیابان هم می‌نشستند، به عنوان مثال در چهلم تبریز چنین اتفاقی افتاد. تا قبل از درگیری یزد و کشتار مردم توسط رژیم طاغوت، بسیاری از مردم می‌پنداشتند که آیت الله صدوقی چهره مبارزی نیستند و از ایشان به عنوان یک چهره علمی یاد می‌شد، ولی رک‌گونی‌ها و شجاعتشان در مورد رساله امام نشان داد که ایشان یک مبارز واقعی بودند. آیا خاطره دیگری از مبارزات ایشان تا قبل از فروردین ۵۷ به یاد دارید؟

بله، آن زمان چند کتاب‌فروشی انقلابی در یزد فعال بودند که آیت الله صدوقی بوجه آنها را تأمین می‌کردند و با آنها به گونه‌ای در ارتباط بودند که رژیم نتواند ایرادی بگیرد و به طور کلی بهانه‌ای به دست رژیم نمی‌دادند. آن زمان کمتر کسی یافت می‌شد که در چندین زمینه فعالیت کند. ایشان، هم به مشکلات اقتصادی مردم رسیدگی می‌کردند و هم برنامه سیاسی‌ای نبود که آیت الله صدوقی در آن شرکت نداشته باشند.

از واقعه فروردین ۵۷ چه خاطره‌ای در ذهن دارید؟ آیت الله صدوقی در آن روز چه صحبت‌هایی کردند و مدیریت ایشان چگونه بود که برخلاف سایر شهرها، آن روز در شهر یزد فقط ۶ نفر به شهادت رسیدند؟

معمولاً افرادی که مراسم را کنترل می‌کردند، شدت عمل به خرج نمی‌دادند و هدف از مراسم، همواره روشنگری و باز کردن دید مردم نسبت به مسائل بود. آیت الله صدوقی همواره سعی می‌کردند از درگیری و اغتشاش جلوگیری کنند و با آرامش، مسائلی را برای مردم بازگو کنند، ولی گاهی اوقات نیز با وجود کنترل‌های آیت الله صدوقی و همراهانشان، سخنرانی‌ها با شعارهای مردم به درگیری منجر می‌شد.

فضای یزد را در آن روز چگونه یافتید؟

من آن روز در یزد نبودم و وقتی رسیدم، متوجه شدم که همکلاس‌هایم برادرم شهید شده است. قرار شد به منزل شهید برویم. جو آرامی در منزل شهید برقرار بود. وضعیت شهر هم آرام و عادی بود. به نظر می‌آمد که مردم ذهنیت خوبی از آن روز دارند. به طور کلی در زمان انقلاب هر اتفاقی که می‌افتاد، روحیه مردم تقویت می‌شد و مردم در مبارزه با طاغوت مصمم‌تر می‌شدند.

عملکرد آیت الله صدوقی بعد از فروردین ۵۷ چگونه بود؟ عملکرد ایشان پس از فروردین ۵۷ با ۱۰ سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تفاوتی نداشت، ولی گاهی اوقات شرایط باعث می‌شود تا انسان‌ها ابعاد دیگری از وجود خود را به نمایش بگذارند. بعد از فروردین ۵۷ شرایط و اتفاقات باعث شد که ایشان در مبارزات تحرک بیشتری از خود نشان دهند. در ماه‌های منتهی به انقلاب، مثل همیشه مراسم، سخنرانی‌ها و اعتصابات برگزار می‌شدند و مراجعات مردم به ایشان زیاد بود. هر قدر که به انقلاب نزدیک‌تر می‌شدیم، مردم بیشتر تمایل داشتند نزد

گفتم یا تو بمان یا من می‌مانم. حتی اگر قرار بود مشکلی پیش بیاید، آن قدر از لحاظ روحی آیت الله صدوقی پشتوانه محکمی برایمان بودند که احساس اطمینان خاطر می‌کردیم.
یک بار معاون دادگاهی که طرفدار عقاید آیت الله صدوقی بود، وقتی متوجه شد که ما در یک تریبون روزی ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ عکس امام را آماده و سپس تکثیر می‌کنیم، از این همه شجاعت ما تعجب کرد. مدیریت آیت الله صدوقی در بحران‌ها نیز بی‌نظیر بود، به طور مثال قبل از انقلاب اگر زلزله‌ای در کشور رخ می‌داد، کمک‌های مالی آیت الله صدوقی به موقع و چاره‌ساز بود. ایشان فوق‌العاده ساده‌زیست بودند و خانه‌ای ساده داشتند. به طور کلی کمتر شخصیتی را می‌توان یافت که همه این ویژگی‌ها را با هم داشته باشد.

آیت الله صدوقی اعتقاد و علاقه وافری به امام داشتند. هرگاه مشکلی از جمله حادثه سال ۱۳۴۲ برای امام پیش می‌آمد، ایشان فوراً اقدامات لازم را انجام می‌دادند. در واقعه سال ۱۳۴۲، آیت الله صدوقی اولین کسی بودند که به سمت تهران و قم

اولین دیدارشان با آیت الله صدوقی در کجا اتفاق افتاد؟ ایشان در مسجد حظیره نماز را اقامه و برنامه‌های مذهبی را برگزار می‌کردند. آن زمان من کلاس اول دبیرستان بودم و مرتباً به این مسجد می‌رفتم. اولین بار آیت الله صدوقی را از نزدیک در حیاط مسجد ملاقات کردم و از ایشان پرسیدم از چه مرجع تقلیدی پیروی کنم. شهید آیت الله صدوقی لبخندی زدند و فرمودند: «آیت الله خمینی» پرسیدم: «در رساله نوشته شده است که هر شخص باید از دو مرجع تقلید کند». ایشان فرمودند: «یک نفر هم کافی است». در آن زمان رژیم طاغوت نهایت تلاشش را می‌کرد تا اسمی از امام در کشور به زبان آورده نشود و من از این همه رشادت آیت الله صدوقی تعجب کردم. یکی از اقداماتی که ایشان انجام می‌دادند و برای من خیلی جالب بود این بود که ایشان به متولی مسجد سفارش کرده بودند که شب‌ها در مسجد را به روی دانش آموزان باز کند تا دانش آموزان بتوانند زیر کولر درس بخوانند. خوب به خاطر دارم هر بار حدود ۵۰۰ - ۶۰۰ دانش آموز برای مطالعه از آنجا استفاده می‌کردند.

شما به دو نکته جالب اشاره کردید. اول اینکه شما در آن زمان حدود ۱۵ سال داشتید و دوم اینکه جوانان برای مطالعه از مسجد استفاده می‌کردند. با وجود اینکه در آن دوره ارتباط جوانان با مساجد کم‌رنگ بود، چه ویژگی اخلاقی در شهید آیت الله صدوقی بود که باعث می‌شد جوانان پای صحبت‌های ایشان بنشینند و در مراسم‌های مذهبی نیز مشتاقانه حضور یابند؟

من در استان‌های بی‌شماری بوده‌ام و بسا روحانیون زیادی ملاقات داشته‌ام، اما ایشان صلابت، دلسوزی و شجاعت خاصی داشتند که منحصر به فرد بود. مصادیق زیادی نیز در این باره وجود دارد. به طور مثال قبل از انقلاب در مسجد حظیره مراسم چهلم تبریز برگزار شد و عده‌ای نیز به شهادت رسیدند. چند روز بعد، ساواک، امام جمعه میبد آقای اعرافی را که با شمشیر نماز می‌خواندند و فوق‌العاده انسان باشعاری بودند، در مسجد دستگیر کرد. پس از دستگیری ایشان فوراً به منزل آیت الله صدوقی رفتم و به ایشان گفتم که اوضاع وخیم است و مأموران زاندارم چند دفعه به خیابان‌ها آمده‌اند و ممکن است زد و خورد ایجاد شود. ایشان فوراً با شهید پاک نژاد - که از شهدای هفتم تیر هستند - تماس گرفتند و با حالت دستور فرمودند: «به ساواک بگو که آیت الله اعرافی را فوراً آزاد کند».

برخورد شجاعانه ایشان برایم بسیار جالب بود. آیت الله صدوقی با اقتدار خویش برای جوانان پشتوانه محکمی به حساب می‌آمدند. من آن زمان در کتاب‌فروشی فعال بودم و خوب به خاطر دارم که یک بار ۲۰۰۰ جلد رساله را از قم خریداری کردیم و قرار بود به یزد بیاوریم. آن زمان اگر ساواک یک رساله امام را از کسی می‌گرفت، آن شخص به مرگ محکوم می‌شد. در راه‌آهن وقتی مسئول تحویل کتاب‌ها با ساواک صحبت می‌کرد، من به همراهم

اولین بار نوجوان بودم و آیت الله صدوقی را از نزدیک در حیاط مسجد ملاقات کردم و از ایشان پرسیدم از چه مرجع تقلیدی پیروی کنم. شهید آیت الله صدوقی لبخندی زدند و فرمودند: «آیت الله خمینی» پرسیدم: «در رساله نوشته شده است که هر شخص باید از دو مرجع تقلید کند». ایشان فرمودند: «یک نفر هم کافی است». در آن زمان رژیم طاغوت نهایت تلاشش را می‌کرد تا اسمی از امام در کشور به زبان آورده نشود و من از این همه رشادت آیت الله صدوقی تعجب کردم.

حرکت کردند، لذا رژیم طاغوت از ایشان می‌ترسید و همواره می‌کوشید تا نام و بزرگی این بزرگمرد را از خاطر ملت پاک کند. اکثر مسلمانان مقیم یزد، حتی اقلیت‌های دینی نیز طرفدار ایشان بودند. کمتر شخصیتی را می‌توان یافت که این طور در قلب همه اقشار جای داشته باشد. ایشان شخصیتی نمونه، عالم و مهربان بودند که با حوصله به مشکلات اقتصادی مردم و مسائل سیاسی و اجتماعی رسیدگی می‌کردند؛ از این رو جوانان جذب این عالم بزرگوار می‌شدند و بالطبع مساجد از جوانان پر بود. مردم با اشتیاق در مراسم اعیاد و ماه مبارک رمضان شرکت می‌کردند.

با آقای دکتر پاک نژاد تماس خواهم گرفت». آیت‌الله صدوقی به آقای دکتر پاک نژاد فرمودند: «اگر امام جمعه میباید آزاد نشود، در صورت تجمع مردم، احتمال اغتشاش و زد و خورد وجود دارد. به ساواک بگوئید که ایشان را آزاد کنند تا خطری به وجود نیاید». آقای دکتر پاک نژاد با ساواک صحبت کردند و غروب بود که امام جمعه میباید آزاد کردند. همگی رفتیم تا ایشان را از زندان تا منزل همراهی کنیم. از میباید تا منزل ایشان حدود ۵ کیلومتر راه بود که به جرئت می‌توانم بگویم که ۱ کیلومتر از راه را ایشان روی دست‌های مردم حرکت کردند. این ماجرا اثر عمیقی بر مردم گذاشت و مردم بیشتر جذب مسائل انقلاب و مبارزات شدند و حضور امام جمعه‌ها در مبارزات و توجه مردم به این قشر بیشتر شد.

بعد از این اتفاق آیت‌الله اعرافی همچنان نماز را اقامه می‌کردند؟

بله، آیت‌الله اعرافی انسان فوق‌العاده ترسی بودند. سخنرانی‌های کوبنده ایشان بر ضد طاغوت از سال ۱۳۴۲ ادامه داشت. چند بار ایشان را ممنوع‌المبیر و تهدید کردند و حتی در خانه تحت محاصره قرار دادند.

خطره‌ای که شما تعریف کردید قدرت آیت‌الله صدوقی را در یزد نشان می‌داد، به طوری که ایشان توانستند امام جمعه میباید را آزاد کنند. آیا این اتفاق باعث شد که ساواک برای سرکوبی آیت‌الله صدوقی تغییر رویه دهد و استنادار یا فرماندار شهر یزد را عوض کند؟

با مطالعه اسناد ساواک درباره روحانیون، مشاهده کردم که ساواک از نفوذ ایشان در میان مردم آگاهی کامل داشت. از سال‌های ۵۵ و ۵۶ به بعد، جو سیاسی مملکت بازتر شد و مردم بیشتر در مراسم‌ها شرکت می‌کردند و این، ترس بودن مردم را نشان می‌داد، به عنوان مثال شعار «توب، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد» به خوبی بیانگر این مطلب است. صحبت‌ها و مدیریت ایشان در حادثه فروردین ۵۷ باعث شد که این حادثه تلفات کمتری را در پی داشته باشد و این امر نشان‌دهنده نفوذ و تأثیرگذاری سخنان ایشان بر مردم بود.

خطره دیگری را هم به یاد دارید؟

در یک دوره، مبارزه با مواد مخدر اوج گرفت و جناب آقای خلخالی به یزد آمدند و مسئولیت مبارزه را به فرمانده سپاه یزد واگذار کردند. در طی عملیات‌ها گاهی اوقات بسیار شدت عمل به خرج می‌دادیم. وقتی خبر به گوش آیت‌الله صدوقی می‌رسید، در جلساتی ما را راهنمایی می‌کردند و می‌فرمودند که نیاز به این همه شدت عمل نیست. به‌طور کلی ایشان راهنمای خوبی در طی آن عملیات برای ما بودند.

بسیار توجه به محبوبیتی که آیت‌الله صدوقی در بین مردم داشتند، جریان نفاق چگونه توانست ایشان را به شهادت برساند و چه نکته‌ای را توانست در عناصرش تقویت کند که آیت‌الله صدوقی را به شهادت برساند. به عنوان مثال در مورد آقای لاجوردی چون ایشان دادستان بودند، دشمنان توانستند با یک سری اتهامات، ذهن قاتلان ایشان را منحرف کنند تا به مقصود خود برسند؛ ولی آیت‌الله صدوقی امام جمعه بودند و پست اجرایی خاصی نداشتند.

در آن زمان هر قدر فردی در مبارزات مؤثرتر بود، دشمنان نظام نیز دشمنی بیشتری با او داشتند. امام جمعه‌ها نیز چون وظیفه ارشاد جوانان را در زمینه مبارزات انقلابی داشتند و همچنین مردم را از لحاظ روحی برای اعزاز به جبهه‌ها آماده می‌کردند، مورد خشم دشمنان بودند. به خاطر دارم شخصی در نماز جمعه قصد داشت آیت‌الله حسینی را ترور کند و او را در بغل گرفت، در حالی که مقصدار زیادی تی‌ان‌تی و مواد منفجره به خود بسته بود، ولی عملیات او ناکام ماند و محافظان، فوراً مواد منفجره را خنثی کردند.

در طی صحبتی که بعد از دستگیری این شخص با وی داشتیم، دلیل اقدام او را پرسیدم. او جواب داد: «در طول یک هفته، هر یک ساعت افرادی می‌آمدند و درباره شخصیت آیت‌الله حسینی مطالبی را به دروغ به من القا می‌کردند. آنها همه مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به ایشان نسبت می‌دادند. صحبت‌های این افراد به‌گونه‌ای بود که در لحظات نزدیک به عملیات، من به دید یک انسان، به ایشان نگاه نمی‌کردم». جریان نفاق از ۲۴ ساعت، ۱۸ ساعت را برای افراد صحبت می‌کرد و طوری مطالب دروغ را القا می‌کرد که افراد نظرشان کاملاً برمی‌گشت.

اکثر مسلمانان مقیم یزد، حتی اقلیت‌های دینی نیز طرفدار ایشان بودند. کمتر شخصیتی را می‌توان یافت که این طور در قلب همه افشار جای داشته باشد. ایشان شخصیتی نمونه، عالم و مهربان بودند که با حوصله به مشکلات اقتصادی مردم و مسائل سیاسی و اجتماعی رسیدگی می‌کردند؛ از این رو جوانان جذب این عالم بزرگوار می‌شدند.

دارالعباده است و اهالی آن نیز در جبهه‌ها حضور پررنگی داشتند. آیت‌الله صدوقی به عنوان امام جمعه یزد، مرکز نقل بسیج، افکار انقلابی و مبارزات بودند. مسائلی که بیان کردید، اقدامات ایشان را به عنوان یک عالم طراز اول نشان می‌دهد. ایشان در جایگاه امام جمعه چه فعالیت‌هایی را انجام می‌دادند؟

شهر یزد نسبت به جمعیتش بیشترین تعداد رزمندگان را داشت که علت اصلی این مسئله، تشویق‌ها و سخنرانی‌های آیت‌الله صدوقی بود. سخنان ایشان باعث می‌شد تا مسئله جنگ برای مردم تشریح شود و با آگاهی به سوی جبهه‌ها حرکت کنند. **خطبه‌های آیت‌الله صدوقی بیشتر حول چه محورهایی بودند؟**

خطبه‌های اول ایشان معمولاً درباره مسائل اسلامی، تقوا و مسائل مذهبی بود. خطبه‌های دوم هم درباره مسائل سیاسی داخل کشور و رابطه ما با سایر کشورها و مثال‌هایی از تاریخ صدر اسلام و تأثیر اسلام بر پیروزی در مبارزات بود. در آن زمان فعالیت‌های روحانیون یزد مثل آیت‌الله خاتمی در اردکان و آیت‌الله اعرافی در میبد با اطلاع و هماهنگی آیت‌الله صدوقی انجام می‌شد؛ به‌طور مثال مراسمی در روز اربعین برگزار شد که اکثر روحانیون و خیل عظیمی از مردم در آن شرکت داشتند. ولی اگر دقیق‌تر به مسئله نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که همه حاضرین به اعتبار حضور آیت‌الله صدوقی در مراسم حاضر می‌شدند، چون حضور ایشان مردم را دلگرم می‌کرد که هیچ خطری رخ نخواهد داد.

امام جمعه میباید قبل از انقلاب مراسم نماز جمعه را همواره برپا می‌کردند. به خاطر دارم که یکی از افرادی که در فرمانداری کار می‌کرد، به ما اطلاع داد که قرار است ایشان را دستگیر کنند و به ایشان پیشنهاد دادند که نماز را در محلی نزدیک منزل خود اقامه کنند. امام جمعه میباید قبول نکردند و محل اقامه نماز را در محلی به فاصله چهار پنج کیلومتری منزلشان انتخاب کردند. ایشان شخصی رزک و نترس بودند. وقتی نماز به پایان رسید، ۵۰ الی ۶۰ موتور ایشان را همراهی کردند. در خیابان، یک نفربر جلوی ماشین ایشان را گرفت و یک نظامی از آن پیاده شد و ایشان را سوار نفربر کرد. بعد از این اتفاق با همفکری هم تصمیم گرفتیم که برای آزادی ایشان اقدامی انجام دهیم. تصمیم بر این شد که مردم در خط بین میباید و اردکان تجمع یابند. این خط، خط اصلی شهر بود و هر کالانی هم که از جنوب وارد می‌شد، می‌بایست از این خط عبور می‌کرد. عده‌ای نیز خدمت آیت‌الله صدوقی رفتیم و ماجرا را تعریف کردیم و برای تجمع مردم در خط مرکزی از ایشان راهنمایی خواستیم. ایشان فرمودند: «امن

ایشان بروند. به خاطر دارم که در آن چند ماه، مردم زیادی در کوچه و خیابان اطراف منزلشان تردد داشتند.

هدف مردم از این رفت و آمدها چه بود و به دنبال چه بودند؟ آیا اعلامیه ای رد و بدل می‌شد؟

دلایل زیادی باعث تردد مردم به منزل ایشان می‌شد. یکی از این دلایل دلهره مردم بود و سنوالاتی که در ذهن داشتند، به‌طور مثال مشتاق بودند بدانند رژیم چقدر می‌تواند در مقابل مبارزات پایداری کند. همچنین مردم، ایشان را مرجع می‌دانستند و به خاطر حس دلسوزی‌ای که نسبت به اسلام داشتند، به ایشان مراجعه می‌کردند و نیز در بسیاری از این ملاقات‌ها، زمان و مکان بسیاری از تجمع‌ها و سخنرانی‌ها معلوم می‌شد.

در روزهای پیروزی رسیدن انقلاب، نقش آیت‌الله صدوقی در تثبیت انقلاب و نهادهای انقلابی چه بود؟

پس از پیروزی انقلاب، مردم آیت‌الله صدوقی را مرجع خویش در حل مشکلات می‌دانستند و به دفتر ایشان مراجعه می‌کردند و از ایشان کمک می‌جستند. چون من قبل از انقلاب در دانشگاه اهواز مشغول به تحصیل بودم، دوباره به اهواز مراجعت کردم. در جریان طیس، فرمانده سپاه یزد شهید شد و من به عنوان جانشین ایشان انتخاب شدم و به یزد عزیمت کردم. در آن زمان آیت‌الله صدوقی در مورد مسائل جنگ، جبهه و اعزام نیروها به جبهه کمک زیادی به ما می‌کردند. ایشان در مورد مسائل سپاه، حامی محکمی برای ما بودند. گاهی اوقات خودشان شب‌ها به روستاها می‌رفتند و سخنرانی می‌کردند. به یاد دارم یک بار ساعت ۱۱ شب، جلسه‌ای را با هم برگزار کردیم. در این جلسات، ایشان دلخوری خود را از مسائل نشان می‌دادند و همواره نصایح ایشان پشتوانه ما بود. آیت‌الله صدوقی همواره غیر مستقیم به ما تذکر می‌دادند تا ناراحتی ایجاد نشود.

موردی از تذکرات ایشان را نقل کنید.

به یاد دارم که یک بار برخورد تندی بین من و شورای فرماندهی سپاه پیش آمد. یک روز در یکی از جلسات امامان آیت‌الله صدوقی، ایشان طوری به من نگاه کردند که متوجه شدم که از برخورد من با شورای فرماندهی سپاه ناراحت هستند. در طی جلسه، ایشان برخورد مرا در لفافه و با بیان حکایاتی از صدر اسلام یادآوری و درباره برخورد صحیح و شایسته سخنانی را ایراد کردند، به طوری که من ناراحت نشدم و کسی هم متوجه قضیه نشد. **شورای فرماندهی سپاه یزد در حضور ایشان تشکیل می‌شد؟**

بله، جلسات با حضور ایشان تشکیل می‌شد.

رویکرد آیت‌الله صدوقی نظامی بود یا در شوراها فقط درباره تاریخ اسلام و انقلاب بحث می‌شد؟

بیشتر درباره آموزش و پشتیبانی بحث می‌شد. به عنوان مثال در اوایل جنگ برای آموزش نیروها، نیاز به مکان وسیعی داشتیم و مطمئن نبودیم که سپاه بتواند تمامی امکانات را برایمان فراهم کند، در نتیجه با بنیاد مستضعفان قرارداد بستیم تا باغی را در اختیار ما قرار دهد. آیت‌الله صدوقی پرداخت هزینه اجاره را متقبل شدند. گاهی اوقات نیز که به لباس برای نیروها نیاز داشتیم، ایشان به ما کمک می‌کردند. علاوه بر سپاه، سایر ارگان‌ها نیز از حمایت‌های ایشان برخوردار بودند، از جمله، رادیو و تلویزیون، نهادهای نوپا و سایر ادارات دولتی.

زمانی که ایشان قصد داشتند در جبهه‌های نبرد حاضر شوند، آیا شما در جریان بودید یا خیر؟

بله، ایشان با حضور در جبهه‌ها نه تنها به تیپ‌های مختلف (مثلاً تیپ یزد) کمک می‌کردند، بلکه به تک تک افراد یاری می‌رساندند و نه تنها سپاه یزد، بلکه فرماندهی سپاه در سایر استان‌ها نیز خواستار حمایت‌های مالی ایشان در مسائل جنگی بودند.

علاوه بر کمک‌های مالی، ایشان چه فعالیت‌های دیگری در مورد جنگ انجام می‌دادند؟

صحبت‌های ایشان در جبهه‌ها و محل تجمع رزمندگان در ستاد عملیاتی، باعث دلگرمی رزمندگان می‌شد.

آیت‌الله صدوقی بیشتر در چه مناطق جنگی حضور داشتند؟

بیشتر در غرب، کردستان و مرابان.

ایشان معمولاً قبل از عملیات حضور پیدا می‌کردند یا بعد از عملیات؟

آیت‌الله صدوقی معمولاً قبل از شروع عملیات حاضر می‌شدند، چون وجود ایشان روحیه رزمندگان را برانگیخته و فرمانده و مسئولین سپاه را تقویت می‌کرد.

استان یزد از استان‌های مذهبی و معروف به

